

## متن پرسش

سلام شما اخیرا در طرح بحثی که پیرامون اربعین داشتید، در اواخر فرمایشات خود فرمودید که: اینجا ما از اساتیدی که مساله توسعه نیافتگی را طرح می کنند جدا می شویم. این برای من بسیار مهم بود و عمیقا به فکر فرو رفتم و با نظر به سلوک فلسفی خود به این پرسش رسیدم: آیا آقای داوری که در دوره‌ی اخیر فکری اش می گوید: "من، ایده آلیست چهل سال پیش نیستم"، با طرح بحث توسعه نیافتگی، نظر ما را به عورتمان نیانداخته است؟ آیا این رئالیسمی که به طرح لازمانی توسعه نیافتگی می پردازد، التفات آدمی به عورت خویش نیست؟ و حتی اگر این طرح بحث را مقدمه‌ی ضروری آینده نگری بدانیم، آیا نباید بپرسیم که: این آینده نباید "ساخته" شود؟ و اگر باید ساخته شود، برای ساخته شدن بر چه چیز باید مبتنی گردد؟ و اگر این ابتدا بر "اراده" باید باشد(با توجه به اینکه خرد متجدد، ظهور اراده است)، خود این اراده از کجا بر خواهد خاست؟ و آیا میان این "اراده" و "غایت" نسبتی وجود ندارد؟ اگر غایت مفقود باشد، این اراده که شرط ضروری برای ساختن است، به چه چیز تعلق خواهد گرفت؟ آیا به "هیچ" تعلق نخواهد گرفت؟ و اگر اراده به "هیچ" تعلق بگیرد، به جای ساختن، همه چیز را نابود خواهد کرد؟ این غایت، نمی تواند از تاریخ اروپا اخذ شود، چراکه غیریت و هویت ما را، از ما خواهد ستاند و ما در برهوت از خودبیگانگی، ابژه‌ی شرق شناسی، باقی خواهیم ماند. حال باید بپرسیم: میان "ایده" و "غایت" چه نسبتی می تواند وجود داشته باشد؟ و آیا بدون نحوی ایده آلیسم فلسفی، اراده‌ی لازم برای تغییر وضع رئال، ظهور خواهد کرد؟ اینجا می خواهیم به طرح پرسشی بازگردم که چندی پیش در محضرتان مطرح ساختم و آنجا، از شکاف میان امر رئال و امر ایده آل در اندیشه‌ی شما، سخن گفتم. به نظر می رسد، بدون پرواز در ابرهای ایده آلیسم، زمین رئالیسم، عرصه‌ی تباهی و نابودی ما خواهد بود و از همین حیث، نقد بنیادین طرح توسعه نیافتگی استاد را بسیار ضروری می دانم. این ایده آلیسم فلسفی، در تاریخ ما و برای ما، چیزی جز نظر در حقیقت انقلاب اسلامی نمی تواند باشد. حال چگونه می توان، با فاصله گرفتن از انقلاب، مدعی خردمندی و خردورزی و نشان دادن "راه نجات" شد؟ دلم می خواهد، فیلسوف رسمی جمهوری اسلامی شوم و روزگاری، مدعیان خردمندی را سر جایشان بنشانم؛ آن وقت اگر عزرائیل بخواهد جانم را بستاند، خود، به او خوش آمد خواهیم گفت. دلم می خواهد برای مظلومیت و تنهایی حضرت خامنه‌ای، زار زار بگیریم و به خاطر تذبذب خودم و همه‌ی مدعیان تفکر در این کشور، به خودم سیلی بزنم

## متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: موضوع بسیار حساس و قابل تأملی در میان آورده اید زیرا ما در بین دو گذرگاه بسیار حساس تاریخی قرار داریم. از یک طرف تاریخ ما تاریخ غرب است و نمی‌توانیم چشم خود را نسبت به آنچه ما را به عنوان تاریخ غرب فرا گرفته است؛ بر هم بگذاریم. و از طرف دیگر تاریخی به نام تاریخ انقلاب اسلامی در مقابل خود داریم. در نسبت ما با غرب و تاریخ غربی که ما را فرا گرفته است، در عین آن که تاریخ ما، تاریخ غرب نیست، یک نوع قرارگرفتن در حاشیه‌ی فرهنگ غربی را نمی‌توانیم از خود دور کنیم و از این جهت از تحقق روح اراده‌ای که خرد غربی بدان نظر دارد، بیرون نیستیم. و این‌جا است که به گفته استاد داوری نمی‌توانیم بگوییم ما مدرسه و صنعت و کشاورزی به همین معنا که امروز در دنیا ظهور کرده است؛ نمی‌خواهیم. حال باید از خود بپرسیم آیا می‌توانیم در دل تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده است آن اراده و خرد مذکور را معنایی دیگری ببخشیم؟ آری! همین‌طور که می‌فرمائید نمی‌توان با ایده‌ها در خیالات خود زندگی کرد و به زمینی که در آن زمین باید این ایده‌ها محقق شود، فکر نکرد و حتماً به همان معنایی که می‌فرمائید: اگر غایت مفقود باشد، این اراده که شرط ضروری برای ساختن است، به چه چیز تعلق نخواهد گرفت و این ممکن نیست.

آن‌چه بنده به شدت بدان امیدوارم اراده‌ای است که حضرت پروردگار برای ظهور تاریخی دیگر به میان آورده است و باید در این تاریخ، چشم از این اراده برنداشت. اراده‌ی الهی در تاریخ حقیقتی است که به صورت ادراکی بسیط به سراغ انسان‌ها می‌آید و تعلق خاطر مناسب آن زمانه در آن‌ها ایجاد می‌شود و افقی را می‌گشاید که همه‌چیز را باید در آن دید، و در این رابطه آن‌چه تا دیروز اهمیت داشت، از اهمیت می‌افتد. از این جهت می‌خواهم عرض کنم: معنای توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی چیزی بیرون تاریخی است که با انقلاب اسلامی شروع شده است، در عین آن که تاریخی که به اراده و خرد «تغییر» نظر دارد، هنوز در صحنه است و جناب آقای دکتر داوری، این حکیم اندیشمند به‌خوبی متوجه‌ی این امر هستند و بنده نیز تأکید دارم که آری! ما هم باید به شدت، خرد توسعه‌یافتگی و خرد توسعه‌نیافتگی را در نسبت با همدیگر بفهمیم و هم در ماورای این نسبت‌ها آینده‌ی خود را بنگریم و به تقدیری که حضرت ربّ العالمین در مقابل ما گذاشته است، بیندیشیم. این یک نوع بازکردن گوش و آزادساختن آن برای چیزی است که در این صحنه‌ها مثل رخداد اربعینی این سال‌ها با ما سخن می‌گوید، به همان معنایی که به صورتی وسیع‌تر ندای بی‌صدای «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ» در جان ما به صدا در آمد و عده‌ای در مظاهر ظهور ربوبیت او این صدا را شنیدند و بی‌درنگ تصدیق کردند و گفتند: «بلی شَهْدَنَا».

ما همواره در همه‌جا در این تاریخ با حضور تاریخی اراده‌ی الهی ارتباط داریم، هرچند به ندرت به ندای آن گوش می‌دهیم. گاهی در مطابقت و موافقت با آن اراده قرار داریم، و مطابق آن اراده عمل می‌کنیم، در آن حدّ که در مواقعی نادر این مطابقت در حدّ دیدن جلوه‌ی آن در افق رخدادی که برابر گشوده

شده است، می‌رسد و وقتی چنین «وقت» فرا رسد، ما به معنای واقعی در راه حضور تاریخی خود قرار داریم، چیزی که شهداء به‌خوبی آن را تجربه کردند. و تمام توجه بنده به این نحوه حضور تاریخی است. لذا در عین احترام بسیاری که برای متفکری مثل استاد داوری قائل هستم و به بحث توسعه‌یافتگی و نیافتگی او به دقت گوش می‌سپارم، ولی توجه دل خود را در جای دیگری انداخته‌ام و این، اول سخن بنده با شما است که آیا می‌شود شما با من هم‌دلی کنید و زبان تبیین حقیقتی شویم که متذکر اراده‌ی الهی است. زیرا به نظر بنده، مطابقت و موافقت با آنچه در تاریخ به اراده‌ی الهی در حال تحقق است، گوش سپردن به ندای بی‌صدایی است که ما را مورد خطاب قرار می‌دهد و برمی‌انگیزاند، آن‌هم برانگیختگی که مثل همه‌ی متفکران تاریخ به قصد و اراده سخن نگفته‌اند، بلکه سخن آن‌ها ماوراء قصد و اراده‌شان ظهور روح تاریخ‌شان بوده است. در عین تذکری که در کلام‌تان بود، بسیار احساس هم‌سخنی با شما در آن می‌یافتم به‌خصوص که در عین توجه‌دادن به امر غایتی که باید به خیالات و آرمان‌ها محدود نباشد، متذکر می‌شوید «این غایت، نمی‌تواند از تاریخ اروپا اخذ شود». موفق باشید